**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021030**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما تا اینجای بحث به این نتیجه رسیدیم که زکات تعلق به عین می‌گیرد، همچنان که ادعای اجماع علمای ما هم در این مورد در کلمات آقایان هست. حالا که تعلق به عین می‌گیرد آیا به چه نحو هست؟ به نحو مالکیت هست یا به نحو حق دار بودن هست؟ حالا به نحو مالکیت هم بود مثلا به نحو اشاعه هست یا به نحو کلی فی المعین هست به چه نحو هست اینها را باید مورد بحث قرار بدهیم. حاج آقا یک بحث مفصلی را عنوان کردند، ده تا دلیل را مطرح کردند بر نفی اشاعه که البته بعضی از این ادله نه تنها بر نفی اشاعه هست، نفی اصل مالکیت مستحقین زکات نسبت به زکات هست که این را ضمیمه بکنیم با ادله‌ای که تعلق زکات را به عین اثبات می‌کند نتیجه‌اش این می‌شود که زکات به نحو حق هست، حالا به نحو حق هست چگونه آن حق را تبیین کنیم آن یک بحث دیگری هست. حاج آقا در این ۱۰ تا دلیلی که ذکر شدند سه تا دلیلش را پذیرفتند که اینها نفی اشاعه می‌کند. خب یک سری ادله‌اش را هم نپذیرفتند. بعضی ادله‌ای که بر نفی اشاعه هست خیلی ضعیف است آنها را اصلا ما طرح نمی‌کنیم، عرض کردم ادلۀ اول تا سوم خیلی ضعیف است، اصلا همان مقداری که حاج آقا مطرح فرمودند و بحث کردند کافی است. ولی یک سری ادلۀ دیگرش هست من فکر می‌کنم بحث کنیم احیانا، ممکن است به یک گونۀ دیگری یک کمی متفاوت از بیاناتی که حاج آقا بیان می‌فرمودند بحث را دنبال کنیم آن جا دارد. ابتدا به آن سه تا دلیلی که حاج آقا پذیرفتند اشاره کنم در این بحث خمسشان، یکی دلیل هفتم هست و یکی دلیل نهم، و یکی دلیل دهم. من دلیل هفتم و نهم را به نظرم رسید که اینها در واقع یک دلیل هستند، دو تا دلیل نیستند. حالا من دلیل هفتم را می‌خوانم یک تکه‌ای از کلمات حاج آقا هم عبارتش را بخوانم. دلیل هفتم در روایاتی که بیان شده که فی خمس من الابل شاة و زکات را از جنسی غیر از جنس.

«در روایاتی که بیان شده «فِی صَدَقَةِ الْإِبِلِ فِی كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ...» و زکات را از جنسی غیر از جنس مال زکوی قرار داده استنباط می‌شود که تعلق زکات نه به صورت اشاعه و نه به صورت کلی فی المعین است چرا که عقلاً امکان چنین موضوعی وجود ندارد.»

حالا قبل از اینکه این عبارت حاج آقا را ادامه بدهم یک بحثی مرحوم فخر المحققین در ایضاح الفوائد مطرح کرده، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۶ آن را مراجعه کنید در این بحث حاج آقا مفید هست مراجعۀ به آن بحث. حالا من شاید فردا در موردش صحبت کنم.

حاج آقا فرمودند بررسی دلیل هفتم: «بعضی از علماء برای این دلیل پاسخی ارائه کرده و توجیه فرموده‏اند که مراد از روایت «فِی صَدَقَةِ الْإِبِلِ فِی كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ...» این است که ارباب زکات به نسبت قیمت یک گوسفند به ۵ شتر مالک شترها هستند.

مثلاً اگر یک گوسفند حداقل ۲۵ هزار تومان و ۵ شتر یک میلیون تومان ارزش دارد طبق روایت، یک چهلم ۵ شتر مال ارباب زکات می‏شود.»

ایشان گفته توجیه فوق اگر چه عقلا ممکن است ولی در نظر عرف توجیه بسیار خلاف ظاهری می‌باشد. حالا این بحثی که فخر المحققین کرده در واقع تبیین این دو تا توجیه است، که هر یک از این توجیهات مبنایش چی است و یک بحث‌های خاصی کرده ملاحظه بفرمایید جالب است.

«مرحوم شیخ انصاری در رد این توجیه می‌فرماید: در نقدین که مثلی است اشاعه فهمیده می‏شود. مثلاً اگر بگویند در چهل درهم یک درهم زکات است به نسبت یک چهلم ارباب زکات به صورت اشاعه مالکند، ولی در قیمیات کسر مشاع فهمیده نمی‌شود و لذا در مثالی که گفته شود در ۱۰ گوسفند ۱ گوسفند است به نحو اشاعه صحیح نیست و بصورت کلی فی المعین فهمیده می‏شود. و این در صورتی است که زکات از جنس موافق مال زکوی باشد ولی در جائی که زکات از جنس مخالف مال زکوی است با کلی فی المعین نیز سازگار نیست و از فی، معنی شرکت فهمیده نمی‏شود.»

حاج آقا می‌فرماید: «ولی به نظر می‏رسد که کلمه "فی" در روایات باید معنی واحدی داشته باشد چرا که دارای وحدت سیاق بوده و عرف از تمام موارد یک معنی می‏فهمد و تفاوت معنی خلاف متعارف است. در نتیجه استعمال "فی" به معنی جامع «درباره» می‏باشد و از آن معنی اشاعه، کلی فی المعین و یا معنی دیگری بالخصوص استفاده نمی‏شود.»

خب ببینید اگر یک بحث این هست که از این روایات آیا اشاعه استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود، خب با بیانی که حاج آقا اشاره کردند اشاعه استفاده نمی‌شود، یا کلی فی المعین استفاده نمی‌شود. ولی آیا اینها نافی اشاعه هستند؟ یک بحث دیگر این است حاج آقا اینها را به عنوان نافی اشاعه می‌خواهند مطرح کنند. من تصور می‌کنم تقریب فنی نافی بودن این روایت‌ها همان دلیل نهم است، وجه نهمی است که حاج آقا به آن وجه نهم، بیشتر باید تکیه روی آن وجه نهم بشود چون بدون ضمیمه کردن وجه نهم به این وجه هفتم به نظر می‌رسد که مطلب فهمیده می‌شود. حالا من وجه نهم را، دلیل نهم را ذکر بکنم، بعد توضیح بیشترش را عرض کنم.

دلیل نهم: «پرداخت زکات از خارج نصاب، عین زکات است نه بدل آن، در جایی که در پنج شتر، یک گوسفند واجب شده، قطعاً پرداخت گوسفند، خود زکات است نه بدل آن، یا اگر در نصاب بنت مخاض یا حقّه، یا ... نباشد» یعنی آن مقدارهای زکوی که یک بنت مخاض بدهد، یک حقه باید بدهد «پرداخت بنت مخاض و مانند آن قطعاً بدل زکات نیست، بلکه خود زکات است.»

این یک بحثی هست در کتاب‌های فقها خیلی به طور جدی مطرح شده که چی چی اصل زکات است، چی چی بدل زکات است، از قدیم. از کلمات فقهای عامه مطرح شده و در چیزهای مختلف، کدامشان اصل است، کدامشان بدل است. این حالا بعدا در موردش بیشتر صحبت می‌کنم.

«البته باید توجه داشت که پرداخت قیمت گوسفند یا بنت مخاض را ممکن است از باب بدلیت بدانیم،» یعنی قیمت بنت مخاض «چنانچه ظاهر «ان ذلک انفع له» در صحیحه اسحاق بن عمار نیز همین است» کأنّ اصل زکات چیز دیگری هست از باب تبدیل به احسن شارع قیمت را اجازه داده. یعنی از باب تبدیل، تبدیل است.

«ولی پرداخت نفس فریضه مقرره همچون گوسفند، بنت مخاض، یا حقّه ... هر چند داخل در نصاب نباشند قطعاً خود زکات است.»

یعنی اینکه می‌فرمایند قطعا خود زکات است یعنی عرف متعارف از همین دلیل بدون دلیل خارجی پرداخت این چیزها را صحیح می‌داند. اگر نیاز از باب بدلیت باشد باید نیاز به دلیل خارجی داشته باشیم، در حالی که قطعا نیاز به دلیل خارجی نداریم و این اقتضاء می‌کند که اینها عین زکات باشند. وقتی عین زکات بودند نمی‌توانیم بگوییم که ارباب زکات مالک هستند، اگر ارباب زکات مالک باشند خب ملکشان در اینجا هست، اینکه از خارج زکات داده بشود و آن هم عین زکات باشد نه بدل زکات، این کفایت نمی‌کند. این مطلب را من توضیح بدهم ببینید ممکن است فرض کنید یک بحث، بحث این هست که آیا پرداخت قیمت در باب زکات که قطعا جایز است این دلیل هست برای اینکه زکات به نحو اشاعه نیست، خب این را ممکن است شخصی بگوید که زکات به نحو اشاعه هست ولی شارع مقدس اجازه داده به یکی از شریک‌ها که با پرداخت قیمت مال شریک دیگر را تصاحب کند، به ملکیت خودش در بیاورد، کما اینکه مثلا، حق شفعه چی است؟ حق شفعه این هست که وقتی آن طرف می‌خواهد بفروشد، یکی از شرکا می‌خواهد مالش را بفروشد این حق دارد با پرداخت آن قیمت این را به ملکیت خودش در بیاورد دیگر. یک چیزی شبیه حق شفعه است و این منافات با شرکت ندارد. این در واقع شارع مقدس از یک طرف، مثلا هر دو را شریک دانسته ولی این اجازه را به یکی از شرکا هم داده که بتواند حق شریک دیگر را با پرداخت قیمت به ملکیت خودش قرار بیاورد. اینجا پرداخت قیمت بدل است اصل نیست، شارع اجازه داده با پرداخت حق او آن حق را به تملک خودش در بیاورد، نه عقلاءً نه شرعا اینکه شخصی بتواند با پرداخت بدل ملک دیگری را به تملک خودش در بیاورد با شرکت و اشاعه تنافی ندارند، این مانعی ندارد. ولی بحث در اینجا این هست که پرداخت از خارج نصاب عین زکات است نه بدل زکات، وقتی عین زکات هست پس معنایش این است که به نحو اشاعه نیست. خب اینجا یک سؤالی مطرح هست، این سؤال را دقت بفرمایید، آن این است که آیا اصلا این بیان دلیل بر این نیست که اصلا زکات به تعلق به عین پیدا نمی‌کند، ما بگوییم که این دلیل بر نفی تعلق زکات به عین است، بگوییم زکات اصلا به عین تعلق پیدا نمی‌کند بلکه زکات مربوط به خارج عین است، یعنی به ذمه مثلا تعلق پیدا می‌کند، یک همچین چیزی شخصی بگوید. این را داشته باشید که آیا این صرفا نفی اشاعه یا مالکیت را می‌کند یا تعلق زکات به عین را هم اصلا نفی می‌کند؟ ممکن است شخصی این را دلیل بر این قرار بدهد که اصل تعلق زکات به عین درست نیست، حالا این را بعدا در موردش صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** الآن بحث ما حرف قبول تعلق به عین است دیگر؟

**استاد:** بله دیگر. یعنی ممکن است شخصی بگوید این دلیل اصلا معنایش عدم تعلق زکات به عین است.

**شاگرد:** شما که الآن مطرح می‌کنید بعد از قبول.

**استاد:** بعد از قبول تعلق زکات به عین اگر بخواهیم به این استدلال، این چجوری با این حرف‌ها جور در می‌آید و امثال اینها. حالا بعد در مورد این صحبت هم می‌کنیم. این یک استدلال. حاج آقا این استدلال را می‌پذیرند، می‌فرمایند این دلیل تام است. عرض کردم به نظر می‌رسد این دلیل هفتم و نهم را باید یک کاسه کرد، یک دلیل دانست.

دلیل بعدی دلیل دهم هست، دلیل دهم صحیحۀ عبدالرحمن بن ابی عبدالله هست که حاج آقا می‌فرمایند این صحیحه دال بر اشاعه هست.

**شاگرد:** دال بر نفی اشاعه است؟

**استاد:** در نفی اشاعه هست. این صحیحۀ عبدالرحمن بن ابی عبدالله را الآن می‌خوانم، این تقریب استدلال به این صحیحه را ذکر می‌کنم، اوّل ما بحث این صحیحۀ عبدالرحمن بن ابی عبدالله را بحث می‌کنیم بعد می‌رویم در بحث آن دلیل دیگر به خصوص روی این نکته که آیا اوّلا این دلیل تام هست آن دلیل، و اگر تام هم باشد آیا این را می‌توانیم با تعلق زکات به عین جمع کنیم؟ چه شکلی است؟ قبل از اینکه من صحیحۀ عبدالرحمن بن ابی عبد الله را بخوانم یک مطلبی را یادداشت کردم از تذکره می‌خواهم بخوانم، این در این بحث مفید است. حالا قبل از آن هم، یک سری آدرس‌های دیگری در مورد این بحث هست اینها را هم یادداشت کنید، من دیروز آدرس‌هایی که جلسۀ قبل که آدرس می‌دادم تا محقق حلی بود، بعد از محقق هم این ۲، ۳ تا را آدرس را حالا یادداشت بفرمایید، قواعد الاحکام علامه، جلد ۱، صفحۀ ۳۵۵؛ نهایة الاحکام علامه، جلد ۲، صفحۀ ۴۲۹؛ کنز الفوائد که شرح قواعد است، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۳؛ ایضاح الفوائد، جلد ۱، صفحۀ ۲۰۷. اینها یک سری بحث‌هایش در این بحث‌های ما سودمند هست حالا بعضی نکات این کتاب‌ها را هم عرض می‌کنم.

یک بحثی را علامه اصلا قبل از تعلق زکات به عین مطرح کرده بحث این هست، می‌گوید الاقرب عندی جواز تصرف

«الأقرب عندي جواز تصرّف المالك في النصاب الذي وجبت فيه الزكاة بالبيع و الهبة و أنواع التصرفات، و ليس للساعي فسخ البيع و لا شي‌ء من ذلك،»

ایشان می‌گوید ساعی نه می‌تواند بیع را به طور کامل حکم به فسخش کند نه قسمتی از بیع را فسخ کند یعنی آن قسمتی که مثلا به اندازۀ زکات بگوید بیع فسخ بوده.

«... و تعلّق الزكاة به ليس بمانع سواء قلنا الزكاة تجب في العين أو لا، لأنّ تعلّقها بالعين تعلّق لا يمنع التصرف في جزء من النصاب فلم يمنع في جميعه كأرش الجناية.» بعد این یک مطلب.

یک استدلال دیگر می‌کند که: «و لأنّ ملك المساكين غير مستقرّ فيه فإنّ له إسقاط حقّهم منه بدفع القيمة فصار التصرف فيه اختيارا بدفع غيره.»

بعد ادامۀ بحث‌ها را. ادامه‌اش را هم بخوانم عیب ندارد.

«إذا ثبت هذا، فإن أخرج الزكاة من غيره» اگر مالک زکات را از غیر مال اخراج کرد هیچ، «و إلّا كلّف إخراجها،» موظف می‌کنند که از غیر آن زکات را بدهد.

«و إن لم يكن متمكنا» اگر متمکن نبود از غیر آن «فالأقرب فسخ البيع» اینجا بیع فسخ می‌شود «في قدر الزكاة و تؤخذ منه و يرجع المشتري عليه بقدرها،» مقدار زکات فسخ می‌شود و مشتری زکات را از مشتری اخذ می‌کنیم، مشتری مراجعه می‌کند به بایع به مقدار این زکات.

«لأنّ على الفقراء إضرارا في إتمام البيع و تفويتا لحقّهم» اگر بگوییم این بیع نافذ است و لازم است، لازمه‌اش اضرار بر فقراست، ادلۀ لا ضرر اقتضا می‌کند که بیع بیع لازم نباشد بیع جایز باشد.

«فوجب فسخه، ثم يتخيّر المشتري لتبعّض الصفقة،» تذکرة الفقهاء، جلد ۵، صفحۀ ۱۸۵.

بعد بحث مفصلی ادامه دارد که من حالا ادامۀ بحثش را یادداشت نکردم مراجعه بفرمایید.

این بحثی که آیا مالک می‌تواند در نصاب تصرف کند یا نکند این خودش یک مطلب واضحی نیست، مرحوم علامه می‌فرماید که تصرفش به گونه‌ای هست حقش به گونه‌ای هست که مانع در تصرف نمی‌شود. چرا مانع نمی‌شود؟ باید یک ادلۀ خاصی اقامه بشود برای اینکه این حق به گونه‌ای هست که مالک از تصرف در عین نباشد. روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله مثبت همین مطلب هست، ایشان به روایت تمسک نکرده، اصل این گفته این تعلق حق به گونه‌ای هست که مانع از جواز تصرف مالک در کل نصاب نمی‌شود، به عین هم تعلق گرفته ولی با وجودی که به عین تعلق گرفته مالک می‌تواند در کل عین تصرف کند. البته این روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله در مورد بیع است، می‌گوید اگر بیع بکند بیع‌اش صحیح است، بعید نیست که هبه را هم شامل بشود، یعنی القای خصوصیت در مورد هبه هم بشود، ولی از این روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله جواز تصرفاتی که خود مالک می‌خواهد تصرف کند عین را از بین ببرد، این به نظر می‌رسد استفاده نمی‌شود، فرق است بین بیع و سایر تصرفات، حالا ببینید بیع اگر شارع مقدس این بیع را تصحیح نکرده باشد خیلی وقت‌ها اصلا مشکل پیش می‌آید برای خود فقرا مشکل پیش می‌آید، اینکه بیع تصحیح کرده باشند و ساعی بتواند برود زکات را از خود چیز بگیرد، از عین از مشتری بگیرد یک منفعت نوعیه برای فقرا دارد. شارع می‌تواند به جهت این منفعت نوعیه‌ای که برای فقرا دارد اجازۀ تصحیح این معامله را کرده باشد که نوعا این به نفع است، نمی‌خواهم بگویم همه منفعت موردی و شخصی، که بگویید ممکن است زیادتر فروخته باشد، کمتر فروخته باشد از این حرف‌ها، ولی مصلحت نوعیه در این هست که این معامله تصحیح بشود و حق داشته باشد ساعی برود از آن مشتری عین را مطالبه کند و امثال اینها، باید مشتری برود آن را از بایع مطالبه کند، ولی این مطلب در جایی که می‌خواهد تصرفات متلفه شخصیه بکند این حرف‌ها پیش نمی‌آید، خب طرف، یک موقعی عین را با این فروش عین که از بین نمی‌رود که، عین از دست مالک خارج می‌شود، می‌رود به دست مشتری، هبه هم همینجور است، عرض کردم بین عین و هبه این تفاوت، اینکه گفتم القای خصوصیت می‌شود کرد یعنی نکتۀ عقلایی که اینجا هست ظاهرا بین عین و فروش و هبه و اینها فرقی نیست، ولی از آن نمی‌شود تصرفات متلفۀ در تمام عین را نتیجه گرفت، اینها با همدیگر فرق دارد.

**شاگرد:** مشتری که می‌تواند تصرف متلفه بکند.

**استاد:** نه مشتری هم نمی‌تواند تصرف متلفه کند. نه آن هم تصرف متلفۀ کامل نمی‌تواند. مثل بایع است دیگر، یعنی همچنان که بایع، یعنی این حقی که چیز بود این هم متعلقا بالحق منتقل می‌شود به مشتری، یعنی به همان گونه‌ای دست بایع بود متعلقا بالحق، به مشتری منتقل می‌شود متعلقا بالحق

**شاگرد:** می‌تواند بفروشد به یکی دیگر

**استاد:** می‌تواند بفروشد به دیگر، و البته تصرف در کل عین مراد هست، تصرف فی الجمله در عین هر دوی اینها می‌توانند بکنند، آن یک بحث دیگر است، تصرف کامل کامل بخواهد در عین بکند به طوری که حق ارباب زکات از بین برود این نمی‌شود. خب حالا من روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله را بخوانم، ببینید این روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله دیگر در موردش آن سؤال که آیا این با تعلق به عین منافات دارد نه اصلا روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله باید تعلق به عین داشته باشد که به این نحو باشد، چون روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید که زکات به عین تعلق گرفته و معامله هم صحیح است، ساعی می‌تواند برود این زکات را از مشتری مطالبه کند، اگر به ذمه تعلق گرفته باشد این معامله صحیح بودنش خیلی تناسب ندارد، اینکه بتواند ساعی از مشتری بگیرد، خب در ذمۀ بایع هست، این چه ربطی دارد به اینکه برود از این عین بگیرد؟ خود همین روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله جزء ادلۀ تعلق زکات به عین می‌تواند دانسته بشود، اینکه می‌تواند برود از ساعی بگیرد این را ممکن است بگوییم. لا اقل با تعلق به عین که هیچ منافاتی ندارد بلکه همسو و همخوان هست.

ولی حاج آقا این را دلیل قرار دادند بر اینکه تعلقش به نحو اشاعه یا مثلا مالکیت نیست، این را حالا بخوانیم روایت را ببینیم این استدلال تام هست یا تام نیست.

صحیحۀ عبدالرحمن بن ابی عبدالله این هست: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ لَمْ يُزَكِّ إِبِلَهُ أَوْ شَاتَهُ عَامَيْنِ فَبَاعَهَا عَلَى مَنِ اشْتَرَاهَا أَنْ يُزَكِّيَهَا لِمَا مَضَى قَالَ نَعَمْ تُؤْخَذُ مِنْهُ زَكَاتُهَا وَ يَتْبَعُ بِهَا الْبَائِعَ أَوْ يُؤَدِّيَ زَكَاتَهَا الْبَائِعُ.»

در این روایت بحث سر این هست که اوّلا می‌گوید این معامله‌ای که انجام شده این معامله صحیح هست، خب استدلال این هست که اگر این معامله شریک باشند چطور می‌شود که این معامله صحیح باشد در حالی که در واقع من دارم حق غیر مالک را می‌فروشم. من یک نکته‌ای عرض بکنم بحث حاج آقا را ملاحظه بفرمایید، من تصور می‌کنم که این دلیل بر، یعنی بسیاری از اشکالاتی که حاج آقا بر یک سری ادلۀ دیگر کردند به این روایت هم وارد می‌شود، ببینید مقتضای اوّلیۀ شرکت این هست که مال دیگری را اگر کسی فروخت این صحیح نباشد، ولی اگر شارع مقدس مصلحت دانست که مال دیگری را وقتی من بفروشم صحیح باشد، به نظر می‌رسد که این عرض کردم مالکیت مالک در مال اقتضا می‌کند همۀ تصرفات منوط به اذن مالک باشد ولی این در حد اقتضاء است، اگر شارع مقدس در بعضی موارد اجازه داد که این مالکیت در بعضی از تصرفات بدون اجازۀ مالک باشد این منافات با مالکیت ندارد. ممکن است مالک باشد ولی شارع مقدس اجازه داده باشد که این شیءای که ملک مالک هست دیگری هم، یعنی معامله‌اش هم صحیح باشد، یعنی در واقع یک نوع انتقال شریک صورت بگیرد.

**شاگرد:** با ارتکاز ما از ملکیت سازگار است؟

**استاد:** کاملا. نکته‌ای که می‌خواهم رویش تأکید کنم همین هست که هیچ منافاتی با، یعنی تنافی عقلایی با ملکیت ندارد، این را حالا موارد نقض دیگری را که ذکر شده که حاج آقا تقریبا به همین وجه جواب می‌دهند را ملاحظه بفرمایید من اینکه الآن بحث را نمی‌خواهم دنبال کنم دوستان، یک سری نقض‌هایی اینجا ذکر شده، حاج آقا آن نقض‌ها را نمی‌پذیرند، می‌گویند اینها منافات ندارد، ممکن است یک شیءای، مثلا ممکن است من مالک باشم ولی دیگری حق داشته باشد این را از ملک من در بیاورد با پرداخت قیمت. مثلا قیمت را ایشان منافات نمی‌بینند، می‌گویند نه، یا مثلا من مالک باشم ولی نمائات را مالک نباشم، مالک شیء هستم ولی نماءهایش را مالک نیستم. می‌گویند نه این منافات ندارد، ممکن است مالک باشم ولی نمائاتش را مالک نباشم. به نظر می‌رسد همۀ اینها نتایج اقتضائی مالکیت هستند، اگر شارع مقدس بر خلاف اینها حکمی صادر کرد منافات با مالکیت ندارد، ولی یک نکته‌ای هست من این را حالا الآن اجمالش را عرض می‌کنم، تفصیلش را بعدا عرض می‌کنم. گاهی اوقات ممکن است ما بگوییم که یک شیءای که آثار مختلف ملکیت برش بار نشود، مثلا این اثر را ندارد، این اثر را ندارد، این اثر را ندارد، آثار مختلف از مجموعۀ اموری که، حالا تک تکش ممکن است دلیل بر نفی مالکیت نباشد، ولی وقتی آدم می‌بیند آثار مختلف مالکیت را ندارد عقلا از مجموع اینها برداشت می‌کنند مالک نیست، به قول آن شیر بی یال و دمش کم که دید، این چنین شیری خدا هم نافرید. بعضی وقت‌ها عقلا از تک تک اینها دلیل نیست، ولی مجموعۀ یک سری چیزها را که کنار هم بگذاریم ممکن است دلیل باشد. این را ملاحظه بفرمایید ما فردا بحث را ادامه خواهیم داد. رفقا بعد از ظهر کلاس راهنما هستند از همان دلیل چهارم که عرض کردم ملاحظه بفرمایید اینها را مجموعه‌اش را ببینید تا بعد فردا بحث را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد